



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

یک آکسیون، یک تحلیل

در تحلیل آکسیون روزِ کارگر 1398

فرهاد خلیلی - پوران کمالی



خرداد 1398

مقدمه

آنچه در این یادداشت به آن پرداخته خواهد شد نه دفاع از ضرورت هر شکلی از آکسیون به طور کلی است و نه دفاع از حضور همیشگی خیابانی برای مناسبت‌هایی نظیر روز جهانی کارگر؛ این تحلیلی است که به میانجی یک امر مشخص می‌کوشد تا پرتوی بر بحث‌های عام شکل گرفته پیرامونش بیافکند.

مرور انتقادات

در اینجا از آن دسته از انتقاداتی که ناظر بر کیفیت برگزاری این آکسیون هستند می‌گذریم، انتقاداتی که از «انتخاب مکان» تا «نحوه‌ی سازماندهی»، «شعارها» و ... را شامل می‌شوند و با اصل برگزاری اعتراض مخالفتی ندارند و در واقع انتقاداتشان پسینی است و با دیدن آنچه گذشته، اکنون نسبت به آن موضع‌هایی دارند؛ این امر می‌تواند شامل بسیاری از خود شرکت‌کنندگان در آکسیون هم باشد.

دلایل مخالفان آکسیون مذکور را می‌توان به نحو زیر دسته‌بندی کرد:

- مناسبتی بودن اعتراض (مناسکی شدن مبارزه).
- تحلیل هزینه-فایده و این نتیجه‌گیری که دستگیری احتمالی نیروهایی که می‌توانند در کار فکری و سازماندهی مؤثر باشند در این شرایط اشتباه تشکیلاتی است.
- اعتراضات لحظه‌ای اینچنینی نه برای جنبش چپ نفعی دارد و نه برای جنبش کارگری، و بیشتر به نمایش روشنفکرانه‌ای می‌ماند که حاضران در آن می‌خواهند بی‌عملی‌ها و کم‌کاری‌های‌شان را به میانجی یک کُنش رادیکال کاذب رفع و رجوع کنند.
- در وضعیت رکود جنبش، چنین فعالیت‌هایی حتی در صورت موفقیت، اعتماد به نفس کاذبی ایجاد می‌کند مبنی بر اینکه گویی شاخِ غولی شکسته شده و پیشروی مهمی در جنبش رخ داده است، حال آنکه ارزیابی واقعی وضعیت حاکی از رکودی اسفانگیز است که از قضا عبور از آن شاید نیازمند دوری مطلق از هر شکلی از بروز و ظهور علنی مبارزاتی و بها دادن بیش از پیش به نظریه است.

می‌توان این لیست را تکمیل‌تر کرد اما به گمان ما اهم انتقادات، در موارد فوق آمده است و بقیه را می‌توان ذیل آن‌ها گنجانده.

آنچه این روزها به واسطه‌ی بحث در باب «آکسیون روز کارگر» به عنوان شالوده‌ی اصلی انتقاد به دعوت کنندگان آکسیون مطرح می‌شود، تحت عنوان «ضرورت برگشتن به درون طبقه به جای مانورهای نمادین سیاسی» نظرها را به خود جلب کرد. سخن از این است که چنین کنش‌هایی نمی‌تواند پیامی صنفی-سیاسی به بدنه‌ی طبقه بدهد و در بدینانه‌ترین برداشت مصداق «خودارضایی روشنفکرانه» است. از این زاویه مشکل بزرگ جنبش کارگری، اتکای صرف آن بر نخبگانش است که این نخبگان عمدتاً برای ارتباط با روشنفکران و دانشجویان در قیاس با ارتباط با بدنه‌ی طبقاتی‌شان اولویت قائل هستند و لذا دچار بحران نمایندگی و بدل شدن به نام‌هایی پُرافتخار در فضای مجازی می‌باشند.

مواجهه با انتقادات

ابتدا ببینیم «آکسیون روز کارگر 98» در چه مختصات سیاسی‌ای برگزار شد:

بی‌تردید سال 97 سالی بود که جنبش کارگری ایران بیش از هر کنش و مبارزه‌ای با نام «هفت‌تپه» و «فولاد اهواز» گره خورد. کارگران شرکت نی‌شکر هفت‌تپه که دور جدید مبارزات‌شان از تابستان 1396 آغاز شده بود، در تابستان 97 مبارزه‌شان به اوج رسید و موفق شدند مجمع نمایندگانی شکل دهند و با شعار سیاسی مهمی در فضای پس از دی ماه 1396، که در آن بحث «آلترناتیو چیست؟» شاه‌بیت گفتمان سیاسی روز بود، جانی دوباره به «جنبش چپ» بدهند. هرچند که این کارگران پیشتر موفق به شکل دادن «سندیکا» شده بودند و این سندیکا طی دهه 1380 و اوایل دهه 1390 در معرض یورش‌های حکومتی و همچنین چالش‌های درون-تشکیلاتی چشمگیری قرار گرفت و تضعیف شد، اما مبارزه کارگران هرگز متوقف نشد. از منظر تشکیلاتی بسیاری از کنشگران حوزه کارگری معتقد بودند کارگران نسل جدید می‌بایست در تشکیلی‌یابی‌شان «تقویت سندیکا» را در دستور کار قرار می‌دادند و نه اینکه به شکلی با موضوع «نمایندگی» برخورد کنند که گویی بناست از صفر چیزی ساخته شود (مجمع نمایندگان). به هر رو با کشیده شدن مبارزه‌ی کارگران به سطح شهر شوش و تداوم این مبارزه برای مدت بیش از 20 روز، و همچنین موازی با آن اوج‌گیری مبارزات کارگران فولاد و پیشروی مثال‌زدنی‌شان، مجموعه‌ی حاکمیت خود را در محاصره با چالشی یافت که سرکوب سخت آن می‌توانست تبعات بدتری به‌بار بیاورد، بنابراین، ابتدا با نفوذ دادن نیروهای خودی در پوشش همراهی با حقوق کارگران کوشید لبه‌ی تیز این مبارزه را کند کند، و در مرحله‌ی بعد با کشاندن خروجی کار به یک انتخابات نمایشی برای «شورای اسلامی کار» و برخی ظاهرسازی‌های بروکراتیک، آن را به تمامی در منطق خود ادغام کند. در این بین با دستگیری چند تن از فعالین کارگری مؤثر در

این مبارزات و نیز دانشجویان چپ مرتبط با آنها و در نهایت سازمان دادن یک نمایش اعتراف‌گیری از ایشان، فضای رعب و وحشت و سرکوب را بر بدنه‌ی مبارزان چپ و کارگران مبارز مستولی کند.

همچنین سال گذشته سالی بود که حاکمیت کوشید با شکل دادن «سندیکای زردِ شرکت واحد»، در عرصه تشکیلاتی به مقابله با «سندیکای شرکت واحد» دست بزند و با ایجاد تفرقه و شکاف در میان گروه‌های کارگری و فعالان چپ، به نحو دیگری بر سر راه مبارزات کارگران سنگ‌اندازی کند.

انتصاب وزیری با بینش تماما تجاری و بازرگانی بر مسند وزارت کار و نیز در نهایت هم تصویب یک حداقل دستمزد ننگ‌آور و افزایش قیمت‌های بی‌سابقه‌ی اقلام سبد مصرفی خانوار، تیر خلاصی بود از سوی حاکمیت بر پیکر کارگران و بیکاران و بازنشستگان.

با شروع سال جدید و آوار شدن بلای انسان‌ساخته‌ی «سیل» بی‌کفایتی‌های حکومت بر سر مردم و بار شدن هزینه‌های مضاعف بر دوش طبقه‌ی کارگر و نیز زارعان و کارگران کشاورزی به خاطر واقع شدنشان در موقعیت فرودست‌تر اجتماعی، خشم و نفرت طبقاتی در کنار خشم ناشی از تبعیض‌های قومی (به ویژه در مورد اعراب اهواز) از حاکمیت به اوج رسید.

بر بستر این مختصات موجه می‌نماید که اعتراض خیابانی برای «روز کارگر» سال جاری می‌توانست حاوی اهمیت سیاسی چشمگیری باشد؛ از یک سو به حاکمیت این پیام مخابره شود که سرکوب‌ها منجر به تعطیلی کارزار خیابانی طبقاتی نخواهد شد (چرا که حضور فیزیکی و مادی یک مبارزه اهمیت دارد)، و از سوی دیگر به بدنه‌ی طبقه‌ی کارگر این پیام مخابره شود که در سخت‌ترین شرایط نباید از نبرد سیاسی با حاکمیت سرمایه دست کشید.

با این استدلال می‌توان به این نحو مخالفت کرد که نکته‌ی جدیدی که مربوط به وضعیت مشخص سال جاری در آن باشد گفته نشده، و می‌شود مخابره‌ی این دو پیام را همواره در هر شرایطی ضروری عنوان کرد؛ در حالی که برای مثال می‌شود از این زاویه وضعیت جاری را تحلیل کرد که هزینه‌های دستگیری یک آکسیون خیابانی در شرایط ضعف نیروها و فقدان تحرک مناسب از جانب بدنه در کنار ضعف شدید تئوریک و خط سیاسی ایجاب می‌کرد و می‌کند از تمسک به چنین کنش‌هایی اجتناب شود.

چالش دیگر، متوجه‌ی این مسئله است که تا کی بناست «روز کارگر» در غیاب بدنه‌ی طبقه‌ی کارگر به شکل یک اجتماع روشنفکرانه برگزار شود و به نام طبقه سکه بخورد؟ آیا صادقانه نباید پذیرفت که سطح آگاهی سیاسی بدنه‌ی

طبقه‌ی کارگر هنوز بسیار نازل است و نمی‌توان صرفاً با بازنمایی نمایندگی کاذب سیاسی آن در هیأت آکسیون‌هایی اینچنینی در رسانه، بر ضرورت کارِ دشوار، زمان‌بر و بی‌سر و صدای کار با طبقه چشم بست؟

و در نهایت اینکه تهییج‌های ناشی از موفقیت در برگزاری آکسیون‌هایی اینچنینی و یا بالعکس تظلم‌خواهی ناشی از سرکوب آن، می‌تواند تمرکز بر ضعف‌های عمیق سازمان‌مندی و تئوریک جنبش را به شکلی کاذب بیوشاند و همه چیز یا به «شکوه‌مندی برگزاری یک آکسیون روشنفکرانه» یا «سرکوب خشن حکومتی» آن فروکاسته شود.

در نتیجه مسئله به طور کلی عبارت از این است که «وسوسه‌ی عمل» بر «ضرورت کنشگری آگاهانه» غلبه می‌کند و مبارزه به ضرورت پاس‌داشت «سال‌روزها» و «سال‌مرگ‌ها» تقلیل می‌یابد و در یک کلام شاهد «مناسکی شدن نبرد طبقاتی» خواهیم بود.

دفاع‌ها

پیش از پاسخ به چالش‌های مطروحه، لازم است تا بحث را با تمرکز بر بستر تاریخی‌ای که این چالش‌ها در آن طرح می‌شوند آغاز کنیم:

همواره در دوران‌های رکود سیاسی جنبش‌های مترقی و افزایش سرکوب، این گرایش در اعضای جنبش تقویت می‌شود که «تا کنون راه را اشتباه آمدم و باید بایستیم و همه چیز را از نو مرور کنیم، صادقانه با خلاءهای تئوریک‌مان مواجه شویم و از کناره‌گیری موقت از هر شکلی از کنش آکسیونی یا دیگر انواع و اقسام بروز و ظهور علنی نترسیم»؛ مثال‌های نمادین تاریخی‌اش هم برای جنبش چپ، سال‌های 58-1857 در زندگی مارکس است که در بحبوحه‌ی بحران سرمایه‌داری و مبارزات سیاسی، قریب به 9 ماه در موزه‌ی کتابخانه‌ی لندن سرگرم یادداشت‌برداری‌هایی شد که بعدها به «گروندریسه» شهره گشت، یا دورانی که «لنین در زوربخ»، در اوج مبارزات، یک سالی را سرگرم سروکله زدن با «منطق هگل» شد و ... حتی در داخل کشور خودمان هم، پس از کشتار چپ‌ها در دهه‌ی شصت، با فروکش کردن شرایط ملتهد، افراد باقیمانده‌ی گرایش‌های رادیکال به نحوی بر آن شدند که فارغ از «سرکوب خشن دولتی» به آسیب‌شناسی درونی جنبش هم بپردازند؛ که در این میان یکی از نتایجی که به دست آمد «تلاش برای حل مسئله‌ی فقر تئوریک» بود، که کوشیده شد با همت گماردن به ترجمه‌ی آثاری مهم، تألیفاتی در تحلیل گذشته و در یک کلام احیای «اهمیت نظریه»، بخشی از آن فقر جبران شود.

این فعالیت‌ها توأمان با عروج راست‌گرایی فزاینده‌ای در عرصه‌ی سیاست‌گذاری بود که در اوج قدرتمندی آن، اندک تلاش به‌بار نشست‌های تشکیلاتی در حوزه‌ی کارگری (احیای سندیکاها) و دانشجویی (جریان چپ دهه‌ی هشتاد) به محض آغاز مقاومت‌اش، با هجومی سهمگین مواجه شد.

شرایط مذکور، بار دیگر به دو پرسش قدیمی در بین فعالان چپ دامن زد:

- در وضعیتی که احتمال سرکوب گسترده کاملاً مشهود است، آیا پرده‌برداری علنی از ظرفیت نیروها و تشکیلاتی که برای به‌بار نشست‌های تشکیلاتی تلاش بسیاری کرده، حتی در صورت بلند شدن صدایی که برای مدتی جامعه را تحت تأثیر قرار دهد، کاستن از امکان تداوم و پیوستگی نبرد نیست؟ آیا نباید به نفع یک افق انقلابی، مبادرت به «حفظ خود» کرد و سطح تئوریک نیروها را بالا کشید؟ این به معنای دست شستن از سازماندهی و مبارزه عملی نیست، بلکه استفاده از ظرفیت‌های سازماندهی و آگاهی به هنگام «شرایط انقلابی» است و نه زودتر از آن.

- بینش استوار بر «تعرض نکردن»، «حفظ خود» و «انتظار برای لحظه‌ی مناسب»، متافیزیکی را در خود حمل می‌کند که اگرچه «انقلابی در گفتار» باقی می‌ماند اما در عمل پذیرنده‌ی «سلطه‌ی پیش‌رونده‌ی نظام حاکم» است. در این رویکرد نکته‌ای که مغفول می‌ماند این است که نظامی که قصد تبیین انقلابی آن و نیز سازماندهی به قصد نفی‌اش را داریم، منتظر نمی‌نشیند تا ما مرحله به مرحله قدرت‌اش را از آن سلب کنیم؛ بلکه او نیز مشغول بازسازی، افزایش توان خود و همچنین عقیق‌سازی ظرفیت‌های تهدیدکننده‌اش می‌شود. به این ترتیب «حفظ خود» تنها در کنار «تعرض کنیم» است که معنا می‌یابد (نک به: پویان، امیرپرویز. «ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا»).

انتقادی که بلادرنگ به طرح مسئله به صورت بالا می‌شود این است که به چه دلیل باید موضوع را به شکل یک «دوگانه‌ی تیپیکال» صورتبندی کرد و بدون در نظر گرفتن جزئیات تعیین‌کننده در تحلیل، کوشید همه‌ی مواضع را در نهایت در هیأت این دو گونه دسته‌بندی کرد؟ همچنان که شکاف کلیشه‌ای میان «نظریه/عمل» بیشتر مواقع ناشی از درک‌های محدودی است که از هر یک از این دو وجود دارد.

آیا هنگامی که ایدئولوژی را «انتزاعات مادیت یافته‌ای از پراتیک‌های اجتماعی» تعریف می‌کنیم «که خود را در قالب آگاهی فرد یا گروه به آن روابط متجلی می‌کند» [1]، آنگاه وقتی برای مثال درگیر تبیین نظریه‌ی ارزش هستیم، به نحوی عملی نمی‌کوشیم تا متجلی شدن ایدئولوژی در هیأت آگاهی افراد را افشا کنیم؟ یا بالعکس،

هنگامی که به شکلی جمعی مشغول شکل دادن بدیلی به جای «دولت» برای اداره‌ی جامعه می‌شویم، خود را غرق در انبوهی از چالش‌های **نظری** پیرامون «بدیل سرمایه‌داری» نکرده‌ایم؟

با این تفاسیر به نظر می‌رسد نه ورود از منظر «هزینه-فایده» می‌تواند برای تحلیل یک فعالیت آکسیونی در شرایط سرکوب گسترده و پراکندگی نیروهای مبارز مناسب باشد، و نه ورود از منظر «ضرورت تعرض به سیستم». آیا به این ترتیب خود را در آستانه‌ی اختراع «راه سوم»های میان‌روانه‌ی کاذبی قرار نداده‌ایم که برای مثال در بحث از دوگانه‌ی «دیکتاتوری داخلی-امپریالیسم خارجی»، امروز مدافعان ضرورت ستیز با اولی (دیکتاتوری داخلی) متهم‌اند به «براندازِ راست» و مدافعان ضرورت ستیز با دومی (امپریالیسم خارجی) متهم‌اند به «حافظ وضع موجود» و نفی‌کنندگان هر دو، متهم‌اند که «در عمل» از همان جنس اولی‌ها هستند، منتها «در گفتار» می‌کوشند تا قُبُح بی‌توجهی به امپریالیسم را صرفاً با اعلام برائت از آن رفع و رجوع کنند؛ از این منظر البته تأکید کنندگان بر ضرورت ستیز با امپریالیسم خارجی هم مصرانه خود را بی‌زار از حاکمیت داخلی دیکتاتور معرفی می‌کنند اما بر آن هستند که گریزی از اولویت دادن به ستیز با امپریالیسم در این شرایط نیست و این بی‌انصافی است که اولویت دادن مذکور، به حساب دفاع از تداوم مناسبات دیکتاتوری داخل گذاشته شود.

به نظر می‌رسد «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» در هر برهه‌ای توصیه به تأکید بر «نظر» یا «عمل» می‌کند و باید در تحلیل وضع موجود به دنبال درستی یا غلطی صورت‌بندی‌ها بود تا مبتنی بر آن، «چه باید کرد؟» را ارزیابی کرد. با این تفاسیر اگر به دو مؤلفه‌ی تکرار شونده در این تحلیل برگردیم، یعنی «سرکوب گسترده‌ی پیش‌رونده» و «پراکندگی نیروها و ضعف تئوریک»، آنگاه چطور می‌شود از «راه سوم»ی غیرمیان‌روانه و کاذب برای پاسخ به چه باید کرد، سخن گفت؟

شاید بتوان اینگونه به سوی طراحی یک پاسخ غیرفرمولی حرکت کرد که پراکندگی نیروها و ضعف سازماندهی و تئوریک، دشواری‌های تاریخی‌ای هستند که با متوقف کردن تعرض به منطق پیش‌رونده‌ی سرکوب نمی‌توان بر آن‌ها فائق آمد. باید در حالی که درگیر سازماندهی و پرورش تئوریک خود می‌شویم، تعرض‌های مختلفی را هم طراحی کنیم و در این راه برای جلوگیری از گسسته شدن تداوم نبرد و افزایش هزینه‌ها، با فهم دوگانه‌ی «نظر/عمل» به نحوی که این هر دو در بسیاری مواقع در ذهن ما همچون نظرورزی و عمل‌ورزی، «می‌نمایند»، به شکلی از تقسیم کار اعتماد کنیم که فعالیت تئوریک و عملی را همچون تقسیم کار بورژوازی «کار فکری/کار یدی» نمی‌فهمد و مدام درصدد آن نباشیم که «حاضران در آکسیون» را یا شهادت‌طلبان بی‌مغز و یا جان برکفان جور

کِش بی‌عملی‌های روشنفکران معرفی کنیم و «کوشندگان در عرصه‌ی نظری» را یا بُرج عاج‌نشینان ترسو و یا نوسترداموس‌هایی معرفی کنیم که تنها تمسک به آن‌ها، راهنمای نبرد علیه وضع موجود خواهد بود.

طراحی اکسیون‌های حساب شده‌ی مبتنی بر تقسیم کاری انقلابی هم می‌تواند حاوی درس‌هایی جدید در عرصه‌ی نظرورزی باشد و هم مانع پیشروی منطق سرکوب و فراهم کننده‌ی امکان تقویت نیروها.

با چنین صورتبندی‌ای از مسأله می‌توانیم مجدداً به تحلیل اکسیون روز کارگر بازگردیم بدون آنکه سریعاً خود را در منطق هزینه/فایده یا بازگشت به تئوری به جای تداوم عمل در شرایط سرکوب (با درک دوگانه‌ی کلیشه‌ای «تضاد میان نظر و عمل») غرق سازیم. به این ترتیب، اکسیون روز کارگر را می‌توان به چشم تلاشی برای تداوم تعرض به سیستم و خاموش نشدن صدای دوباره جان‌گرفته‌ی نیروی سیاسی چپ در شرایطی دید که سرکوب‌های مداوم، سعی در خاموش‌سازی این صدا داشته و دارند. بحران در وجه تئوریک و سازماندهی برای نیروی چپ، معلول یا پیامد این تعرض نیست و لذا تقویت آن در تعارض با برگزاری چنین اکسیونی قرار نمی‌گیرد. ضعف در ساحت تئوریک و سازماندهی نباید ما را به تخطئه‌ی کنشگری‌ها و تحركاتِ متشکلی بکشاند که تعرض به سیستم را هدف خود قرار داده‌اند و قطعاً خالی از هزینه هم نیستند.

بحران چشم‌انداز تاریخی و جایگاه تعرض به سیستم

نزدیک به سی سال پیش کمال خسروی در مقاله‌ی «بحران تئوری و بحران چشم‌انداز تاریخی» [2] (اسفند 1369)، بحران چشم‌انداز تاریخی را وضعیتی عنوان کرد «که در آن جامعه نه می‌تواند ساختار موجود خویش را حفظ کند و نه بدیل روشنی برای تغییر دارد. در این وضعیت نیروهای خواهان و حافظ وضع موجود نمی‌توانند تکان‌های اجتماعی ناظر بر تغییر را مهار کنند و نیروهای خواهان تغییر نمی‌توانند بدیل روشنی در برابر وضع موجود قرار دهند. بحران چشم‌انداز تاریخی وضعیت خاصی است که نه با دوران‌های رکود تطابق دارد و نه می‌توان آن را خصلت‌نمای وضعیت انقلابی دانست. در دوران‌های رکود شکل معینی از ساختار اجتماعی می‌تواند بدون برانگیختن عوامل تغییر و یا با فلج کردن پویایی آنها، خود را بازتولید کند. در این حالت نمی‌توان از بحران چشم‌انداز تاریخی سخن گفت، زیرا امر تغییر خود را به مسئله‌ای عاجل بدل نساخته است و نیروی خواستار تغییر جنبه‌ای سوپژکتیو دارد. در دوران‌های انقلابی، دینامیسم تغییر چنان فعال شده است که نیروهای خواستار وضع موجود امکان جلوگیری از تحول را ندارند و نیروهای خواستار تغییر می‌توانند بدیلی در برابر وضع موجود ارائه دهند. به همین دلیل عاملی که ناظر بر تغییر است دیگر تنها جنبه‌ی سوپژکتیو ندارد و عینی نیز هست».

خسروی با بیان اینکه «گروه‌ها و طبقات اجتماعی‌ای که به لحاظ موقعیت عینی در ساختار جامعه، می‌توانند خواهان تغییر باشند، تصور روشنی از جامعه‌ی آینده ندارند و نسبت به تصویری که تئوری‌های موجود از آینده ارائه می‌دهند و نیز نسبت به راه و روش دستیابی بدان آینده، ناباور و دست‌کم — بدگمانند»، به ناگزیری‌ای که به سبب فقدان چشم‌اندازی روشن در میان مبارزان به درگیر شدن ایشان در «مبارزه‌ای تدافعی» که بسیاری موارد ناگزیر به «شکست» می‌انجامد اشاره می‌کند.

شاید از منظر کسانی برگزاری یک آکسیون بیست دقیقه‌ای با حضور بیش از پانصد نفر با شعارهایی که خیلی هم رادیکال نبودند و نیز دستگیری بیش از 20 نفر در جریان آن، در وضعیت ضعف تئوریک و سازماندهی، مصداقی از همین «مبارزه‌ی تدافعی شکست خورده» باشد، اما این کسان در نظر نمی‌گیرند که ما در فضاهای کارگری، معلمی، بازنشستگان و دانشجویی با «جریان‌هایی مواجه‌ایم که سطحی از تداوم کار، مختصاتی نسبتاً علنی و سیالیتی نسبی را شامل می‌شوند. نادیده انگاشتن آنچه به شیوه‌ی تاریخی خود شکل گرفته و منطق و مسیر پیشروی و امکان‌ها و محدودیت‌های خودش را دارد و انکار بنیادین وجود آن به نفع نوعی از سازمان‌یابی ایده‌آل، تحلیلگر و منتقد را هرچقدر هم بیانی در ظاهر منطقی و رادیکال داشته باشد به ورطه‌ی گمراهی می‌کشاند. نسبت میان به اصطلاح نخبگان و بدنه را هم باید از همین منظر خوانش کرد، در آکسیون روز کارگر، ارزیابی موقعیت و توان نیروهای حاضر را باید با توجه به شرایط و مکانیزم‌های درونی خودشان لحاظ کرد و نه الگوهای ایده‌آل از پیش آماده‌ای که انتظار «پیشگامانی به تمامی نمایندگی‌کننده‌ی بدنه» را دارند و با عدم مشاهده‌اش سریعاً خط بطلانی بر وجود و مبارزه‌ی این نیروها می‌کشند. از همین عینک، تفکیک نخبه/بدنه در خصوص «جریان‌ها» کاری‌ست خطا و کارآمدی تحلیلی ندارد؛ چه اینکه مدام «اجتماع ساکت»ی که «بدنه» خوانده می‌شود، در مقابل دیگران حساس به وضعیت، گذاشته شده و از شکاف میان «نخبه» و «توده» سخن می‌رود، و در این میان پویایی‌ها یا سکون درون خود یک جریان مبارزاتی نادیده گرفته می‌شود و همه چیز به محک ایده‌آل‌های ذهنی از پیش ساخته شده گذاشته می‌شود، نه مواجهه با حیات مادی خود جریان‌ها.

اما ببینیم بالفعلی‌ها و بالقوه‌گی‌های اعتراضی درون جامعه‌ی معلمان، کارگران، دانشجویان و زنان را ذیل عنوان «جریان» فهمیدن، دقیقاً یعنی چه؟ وقتی می‌گوییم «جریان» و نه «جنبش» یا «سازمان» از چه حرف می‌زنیم و چرا از چنین عنوانی استفاده می‌کنیم؟ «جریان» اشاره به جمعیت‌های فعال و مایل به سازماندهی در درون این جماعت‌ها دارد که به سبب هنوز یکی نبودن درک و دریافت‌شان از هدف و ابزارهای مبارزه، به شیوه‌ای سیال، گاه پیش‌رونده و گاه شکننده در کنار یکدیگر قرار گرفتند. در دل این جمعیت‌های فعال، افراد نزدیک بهم می‌توانند در هیأت یک سازمان یا گروهی با اهدافی مشخص شکل بگیرند و از ظرفیت‌های جریان‌شان بهره ببرند؛ و از بهم

پیوستن جریان‌های درون یک جماعت (مثلا کارگران) به واسطه‌ی منافع مشترک و مبارزه برای آن، «جنبش» می‌تواند به‌طور مقطعی شکل بگیرد. نگاهی به مبارزات برآمده از دل این جماعت‌ها گواهی می‌دهد که می‌توان به اعتبار شعارها، حضورهای مستمر در صحنه (گیریم با ضعف و قوت‌هایی) و تحلیل‌های‌شان، «جریان»‌هایی را درون‌شان شناسایی کرد و سپس بر بستر مسئله‌ی «چشم‌انداز تاریخی» به محک آن‌ها نشست.

با این تفاسیر مسئله بر سر پذیرفتن سطحی از ناهمزمانی میان نظریه و عمل است، نه مستقل بودن‌شان از هم. خسروی خود از مجموع بررسی‌اش نتیجه می‌گیرد که «پذیرفتن ناهمزمانی بحران تئوریک و بحران چشم‌انداز تاریخی بدین معناست که هم می‌توان، و باید، نقد تئوریک را در سطحی مستقل – و نه به مثابه‌ی امری مستقل – دنبال کرد (= نقد منفی) و هم می‌توان، و باید، هر تجربه‌ی نوین پراتیکی را در سطحی مستقل – و نه به مثابه‌ی امری مستقل – در نظر داشت و آن را به عنوان عاملی که می‌تواند گرهی از کار چشم‌انداز تئوریک نیز بگشاید، تلقی کرد (= نقد مثبت)»؛ به این معنا به‌جا و اثربخش بودن تعرض‌های علنی/غیرعلنی به سیستم را نباید مبتنی بر ارزیابی وضعیت اسفبار یا عالی مباحث تئوریک سنجید، بلکه باید دید آیا تعرض‌های مورد نظر می‌توانند به واسطه‌ی نمایاندن حدود و ثغور سیستم مستقر، توان و کارکردهایش، گشایشی در بحث درباره‌ی آلترناتیو بوجود آورد و نیروها و حدود و ثغوری جدید را، در مسیر رفع سلطه‌ی مستقر بزیانند.

پی‌نوشت:

[1] خسروی، کمال. نقد/ایدئولوژی، نشر اختران، تهران 1396، ص. 203

[2] خسروی، کمال. «بحران تئوری و بحران چشم‌انداز تاریخی»، قابل دسترسی در:

<https://pecritique.com/2017/05/30/%d8%a8%d8%ad%d8%b1%d8%a7%d9%86%d9%90-%d8%aa%d8%a6%d9%88%d8%b1%db%8c-%d9%88-%d8%a8%d8%ad%d8%b1%d8%a7%d9%86%d9%90-%da%86%d8%b4%d9%85%e2%80%8c%d8%a7%d9%86%d8%af%d8%a7%d8%b2-%d8%aa%d8%a7%d8%b1%db%8c/>

لینک کوتاه شده در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-U3>